

مکاتبه‌های دوانی و دشتکی

در

حل معمای جذر اصم

دکتر احد فرامرز قراملکی

- ۱- نوشتار اول دوانی.
- ۲- نوشتار اول دشتکی.
- ۳- نوشتار دوم دوانی.
- ۴- نوشتار دوم دشتکی.

درآمد:

دوانی در نوشتار اول خود با طرح مقدمه کوتاهی در بیان شرایط منطقی تحقق خبر و صدق و کذب‌پذیری آن، نشان می‌دهد که جمله «کل کلامی کاذب» به جهت ساختار معنایی، فاقد خصوصیات خبر است. و لذا نه صادق است و نه کاذب. مهم‌ترین خصوصیت خبر، دوگانگی خبر از امری است که حاکی از آن است. چرا که خبر حکایت از واقعیت (یا بطور دقیقتر، امری وراء خود) است. دوانی در این رساله به مواضع خلل نظریه خود و دفع انتقاد مخالفین

وجود دو مدرسه رقیب فلسفی در حوزه شیراز، به رهبری جلال‌الدین دوانی (۸۳۱-۹۰۸) و صدرالدین دشتکی (۸۲۹-۹۰۳)، منازعات فراوانی در مسائل فلسفی، منطقی و کلامی برانگیخت. «معمای دروغگو» یکی از این مسائل است که در حواشی دوانی و دشتکی بر شرح جدید تجرید الاعتقاد (شرح قوشچی) در ذیل بحث از نفس الامر و مناط صدق قضایا مطرح شد.^۱ طرح مسئله، از حواشی شرح تجرید فواتر رفت و به مکاتبه مختصر بین آن دو حکیم انجامید و سرانجام به صورت نگارش دو رساله مفصل کمال یافت^۲ که این خود، سرآغازی است بر رساله‌های تک نگاره که بویژه در حوزه فلسفی شیراز توسط پیروان این دو حکیم به رشته تحریر درآمد و دیدگاه‌های دو استاد فحل را مورد ارزیابی قرار داد. تحلیل آراء حکیمان حوزه شیراز بر معمای دروغگو پیشتر در نوشتار «پارادوکس دروغگو نزد فیلسوفان حوزه شیراز» توسط نگارنده به رشته تحریر در آمده است.^۳

مکاتبه‌های چهارگانه دوانی و دشتکی را غالباً با ترتیب خاصی در مجموعه‌های نسخ خطی آورده‌اند:

۱- صدرالدین دشتکی، حاشیه شرح التجرید، تصحیح و مقدمه دکتر احد فرامرز قراملکی، خردنامه صدرا، ش ۵ و ۶ پاییز زمستان ۱۳۷۵، ص ۸۲-۷۴.

جلال‌الدین دوانی، حاشیه شرح التجرید، نسخه خطی به شماره ۵۰۵ کتابخانه مدرسه غرب همدان.

۲- جلال‌الدین دوانی. نهاية الکلام فی حل شبهة جذر الاصم، تصحیح و مقدمه دکتر احد فرامرز قراملکی، نامه مفید، شماره ۵، بهار ۱۳۷۵.

صدرالدین دشتکی، فی حل شبهة جذر الاصم، نسخه خطی آستان قدس رضوی به شماره ۸۷۷ (۶۴۱۰).

۳- قراملکی، احد فرامرز، معمای جذر اصم در حوزه فلسفی شیراز، خردنامه صدرا، شماره ۴، تابستان ۱۳۷۵، ص ۸۵-۸۰.

نمی‌پردازد و همچنین به راه‌حلهای دیگر دانشمندان از جمله امیرصدرالدین دشتکی اشاره‌ای نمی‌کند.

دشتکی در نخستین رساله خود ابتدا معمای دروغگو را تقریر می‌کند و آنگاه راه‌حل دوانی را گزارش می‌کند و بیان دوانی را از سه جهت مورد نقادی قرار می‌دهد و سپس راه‌حل خویش را مطرح می‌کند. راه‌حل وی مسبوق به مقدمه‌ای در بیان تصورات سه‌گانه از جمله «کل کلامی کاذب» است. این قضیه یا حکم بر لفظ «کلامی» است و یا از آن مفهوم «کلامی» است و یا حکم، بر مصداق «کلامی» متعلق است. از نظر دشتکی در دو صورت نخست می‌توان گفت قضیه کاذب است و در صورت اخیر آن را می‌توان صادق انگاشت بدون هیچگونه محذوری. وی در رساله مفصل خویش به تکمیل دیدگاه خود پرداخته و آن را براساس تمایز صدق و کذب درجه اول و صدق و کذب درجه دوم تبیین کرده است.

دوانی در رساله دوم خویش، عبارتهای دشتکی از رساله نخست وی را آورده و مورد نقادی قرار می‌دهد. وی دشتکی را به تقریر نادرست از نظریه خویش متهم می‌کند و انتقادهای وی را بر بیان خویش منتفی می‌انگارد. دوانی در بیان خویش مرتکب تبکیت بیرونی می‌شود. امری که اگر چه در پاسخ دشتکی مسکوت گذاشته می‌شود اما در دو رساله مفصل دوانی و دشتکی بویژه در *تجريدالفواشی* غیاث‌الدین دشتکی به اوج خود می‌رسد. دومین رساله دشتکی نیز به صورت «قوله، اقول» متضمن پاسخ به انتقادهای دوانی است.

تصحیح این مجموعه به صورت انتقادی با اعتماد به چهار نسخه خطی انجام گرفته است. مشخصات این چهار نسخه خطی به شرح زیر است:

آس - مجموعه ۸۷۷ کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی (۶۴۱۰). این مجموعه متضمن دو رساله مفصل دوانی و دشتکی و رساله‌ای مختصر منسوب به افضل‌الدین محمد ترکه (کشته به سال ۸۵۰ ه.ق.) است و مکاتبات چهارگانه دوانی و دشتکی به خط تعلیق در هامش صفحه ۲۳ تا صفحه ۴۸ مجموعه آمده است.

کاتب از دوانی و دشتکی با اکرام نام می‌برد. وی در آغاز مکاتبه نوشته است:

«هذا مذاکرة أخری بین افضل المدققین ملاجلال‌الدین الدوانی و بین أكمل المحققین السید صدرالدین الشیرازی فی المغلطة المشهورة بالجذرا لأصم غیر رسالتین اللتین حوتهما هذه المجموعه واحببت أن أکتب تلك المذاکرة علی حواشی تینک الرسالتین لثلا یكون بعيداً من هذا»

وی در پایان رساله اظهار نظر می‌کند که «والظاهر أن هذه المذاکرة کانت من قبل تصنیف الرسالتین». خط مکاتبه‌های چهارگانه در این مجموعه غیر از خط مجموعه است. کاتب نامشخص است و نسخه فاقد تاریخ نگارش است اما از نظر صحت و دقت از دیگر نسخ بهتر است. کاتب در انتهای مکاتبه دوم دشتکی، وی را با لقب «سیدسند» یاد کرده است. (این نسخه به منزله نسخه اصل در نظر گرفته شده است.)

م - دفتر دوم مجموعه ۶۰۲۵ کتابخانه آیه‌الله‌العظمی سرعشی نجفی، قم. نگارش این مجموعه به سال ۱۱۵۲ ه.ق. در مدرسه عمادیه کاشان، روز یکشنبه سیزدهم شعبان، توسط یکی از شاگردان سید ماجدین ابراهیم حسینی کاشانی به خط نستعلیق، انجام یافته است. کاتب در دفتر دوم این مجموعه، ابتدا دیدگاه ابن کمونه و *خواجۀ طوسی* را گزارش کرده (۱۲ پ - ۱۸ پ) و آنگاه به نگارش مکاتبه‌های دوانی و دشتکی پرداخته است (۱۸ پ تا ۲۳ پ). این مجموعه فاقد مکاتبه چهارم است. ولکن بر مکاتبه دوم دوانی دو حاشیه از مؤلف (منه) آورده است که در سایر نسخ وجود ندارد.

دا. ۱ - دفترهای ۵۶ تا ۵۹ مجموعه ۶۶۱۶ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران که توسط علی بن فتح‌الله حسینی در ۲۶ شعبان ۱۰۷۲ ه.ق. به خط نستعلیق نگارش یافته است (۳۲۷ پ - ۳۲۹ پ).

دا. ۲ - دفترهای ۱۵ تا ۱۸ مجموعه شماره ۱۲۵۷ کتابخانه اهدائی مشکوة به دانشگاه تهران. به خط نسخ علی تقی بن حاجی محمد امین قازی ساروی است که از سال ۱۰۸۵ تا ۱۰۹۷ ه.ق. نوشته شده است. مجموعه ۲۴۰ برگ است (۱۸ پ - ۵۹ پ). به نظر می‌رسد این نسخه از روی نسخه «دا. ۱» نگارش یافته باشد. ضعفها و کاستیهای این دو نسخه تا حدودی یکسان است.

دو نسخه اخیر مصدّر به رساله‌ای مستقل در خصوص معمای دروغگو است که توسط یکی از شاگردان صدرالدین دشتکی تهیه شده است.

تصحیح مکاتبات به روش توأم انجام یافته است همان گونه که در ستاد برگزاری کنگره بزرگداشت حکیم صدرالمتألهین متداول می‌باشد که البته گفتار معمای جذراصم در حوزه فلسفی شیراز (خردنامه صدرا، ش ۴، تیر ماه ۱۳۷۵، ص ۸۰-۸۵) خوانندگان را از بسط سخن

و بعد تمهید هذه المقدمة يقال: خبرية الكلام إنما هومن حيث كونه حكاية^{٣٢} عن الواقع. و قد بين^{٣٣} أن الخبر لا يكون حكاية عن النسبة التي هي^{٣٤} مضمونه. فلا يتناول قوله «كل كلامي كاذب» لنفس هذا الكلام؛ فإنه من تلك الحثية لا يتحمل الصدق والكذب^{٣٥} لما تمهد^{٣٦}. و حيثئذ فنختار كذبه لانتفاء موضوعه. ولا يلزم من كذبه^{٣٧} اتصافه بالصدق إذا المعدوم^{٣٨} ليس بصادق ولا كاذب. فتأمل.^{٣٩}

من فوائد جلال الدين الدواني (١)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قد تمهد^٤ لجواب^٥ المغالطة المشهورة مقدمة هي: أن حقيقة الخبر الحكاية عن النسبة الواقعية^٦، إما على الوجه المطابق و حيثئذ يكون صادقاً أو على الوجه الغير المطابق فيكون كاذباً فلا يمكن أن يكون حكاية عن النسبة التي هي^٧ مضمونه.

توضيح ذلك ما حقق في موضعه من أن مرجع احتمال الخبر^٨ للصدق والكذب إلى إمكان^٩ اجتماع النسبة الذهنية^{١٠} التي هي مضمونه مع تحققها وإذا^{١١} كانت النسبة الذهنية^{١٢} حكاية عن نفسها باعتبار وجودها في الذهن، كما في قولك «هذا الكلام صادق أو كاذب» مشيراً إلى نفس هذا و^{١٣} كانت هي بعينها الواقع المحكي عنه^{١٤}؛ فلا يمكن اجتماعها مع انتفائها^{١٥}، ضرورة امتناع اجتماع الشيء مع عدمه.

ولهذا لوقال أحد^{١٦} «هذا الكلام صادق» مشيراً إلى نفس هذا الكلام، لا يكون خبراً، بل^{١٧} لا يكون له محصل. فإن النسبة التي هي مضمونه، لا ينتهي إلى المحاكاة عمّا في الواقع؛ بل تدور على نفسها، و لعل السرّ في ذلك أن التصديق للصورة^{١٨} الذهنية التي تقصدبها، المحاكاة عمّا في الواقع^{١٩} فلا يكون حكاية عن نفسها. إذ محاكاة الشيء عن نفسه^{٢٠} غير معقول. و لأجل ذلك صار احتمال المطابقة و اللامطابقة من خواص التصديق^{٢١}. فإن الصورة مالم يقصدبها المحكاة عن أمر واقعي لا يجري فيها التخطئة و التغليب. ألا ترى^{٢٢} أن المصور^{٢٣} إذا تصدى أن ينقش صورة مامن غير قصد^{٢٤} الحكاية عن شيء معين فليس لأحد تخطئته^{٢٥} في ذلك النقش. فأما إذا تصدى تصويراً على أنه مثال زيد، مثلاً، توجه عليه^{٢٥} الاعتراض بعدم^{٢٦} المطابقة.

و من هاهنا يُعلم الفرق بين الجملة الخبرية و الإنشائية المنقولة عنها، نحو قولك «الحمد لله» على قصد الإخبار و الإنشاء^{٢٧} و كذا^{٢٨} الفاظ العقود في حالتها الإخبار و الإنشاء^{٢٩}. فإنها في حالة^{٣٠} الإخبار حكاية عن الإمر الواقعي و في حالة^{٣١} الإنشاء لم يقصد بها الحكاية بل القصد حيثئذ أن ينقش نفس النسبة في الذهن من غير

- ٤ - آس: يتمهد.
٥ - ٢.١.٥: بجواب.
٦ - م، ١.١.٥، ٢.١.٥: الواقعة.
٧ - م - هي.
٨ - ١.١.٥: الخبر.
٩ - ١.١.٥ و ٢.١.٥: مكان.
١٠ - ١.١.٥ و ٢.١.٥: الذاتيه.
١١ - آس: لو.
١٢ - ١.١.٥ و ٢.١.٥: - الى هي ... الذهنية.
١٣ - ١.١.٥ و ٢.١.٥: أو.
١٤ - م: عنها.
١٥ - ١.١.٥ و ٢.١.٥: انتصابها.
١٦ - آس، ١.١.٥ و ٢.١.٥: - هذا.
١٧ - «بل» برای ترقی است و نه نفي. مراد این است که چنین جمله ای نه تنها خبر نیست بلکه معنای محصلی نیز ندارد.
١٨ - ١.١.٥ و ٢.١.٥: الصورة.
١٩ - م: - بل تدور ... الواقع.
٢٠ - م: لنفسه.
٢١ - آس و ١.١.٥ و ٢.١.٥: التصديقات.
٢٢ - آس، ١.١.٥ و ٢.١.٥: يرى.
٢٣ - ٢.١.٥: التصور.
٢٤ - ١.١.٥ و ٢.١.٥: + إلى.
٢٥ - ٢.١.٥: تخطية.
٢٥ - آس: - عليه.
٢٦ - آس، ١.١.٥ و ٢.١.٥: لعدم.
٢٧ - ١.١.٥ و ٢.١.٥: على سبيل الحكاية.
٢٨ - م: وكذا ... الإنشاء.
٢٩ - م، ١.١.٥ و ٢.١.٥: حال.
٣٠ - م: - حالة.
٣١ - م: - حالة.
٣٢ - ١.١.٥ و ٢.١.٥: - الأمر الواقعي ... حكاية.
٣٣ - م: تبين.
٣٤ - م: - هي.
٣٥ - ٢.١.٥: الكذب.
٣٦ - ١.١.٥ و ٢.١.٥: لاعهد (كذا).
٣٧ - ١.١.٥ و ٢.١.٥: كونه.
٣٨ - ١.١.٥ و ٢.١.٥: أو المقدم.
٣٩ - آس: فتأمل + من فوائد المولى الفاضل الكامل جلال الدين

من فوائد الامير صدرالدين دشتكي (١)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

[تقرير المغالطة]

قيل: لو قال قائل «كلامى فى يوم كذا» كاذب» و لم يقل فى ذلك اليوم غير هذا الكلام، لزم أن يكون ذلك الكلام صادقاً و كاذباً معاً^{٤٢}. لأنه إن كان صادقاً فى نفس الامر لزم أن يكون المحمول و هو «كاذب» صادقاً على موضوعه و هو قول القائل «كلامى» فيكون كلامه كاذباً و ليس كلامه إلّا «كلامى كاذب» فلزم^{٤٣} أن يكون كاذباً و قد فرض أنه صادق فى نفس الامر^{٤٤}.

و إن كان كاذباً فى نفس الامر يلزم أن يكون المحمول و هو «كاذب» غير صادق على موضوعه، فيصدق^{٤٥} عليه أنه صادق لأن الموضوع كلام القائل. و الكلام واجب الاتصاف بأحدهما فيكون كلامه [صادقاً^{٤٦}] و ليس كلامه إلّا «كلامى كاذب» فيكون صادقاً و قد فرض أنه كاذب.

[جواب الدوانى]

و أُجيب بأن: قول القائل «كلامى كاذب» إنّما يكون صادقاً أو كاذباً لو كان خبيراً و هو ليس بخبير. إذ^{٤٨} ليس فى كلامى إشارة إلى فرد هذا المفهوم. و لم يجعل آلة لملاحظة فردة إذا لافرده له سوى^{٤٩} «كلامى كاذب». و لا يمكن أن يجعل القائل قوله «كلامى» إشارة إليه و الآلة لملاحظته كما لا يمكن أن يقول هذا الكلام و أراد الإشارة إلى نفس هذا الكلام.

[نقد جواب الدوانى]

و فيه بحث: أمّا أولاً فلأن كون الكلام خبيراً لا يتوقف على أن يكون فى موضوعه إشارة إلى فردة^{٥١}؛ بل قد لا يكون لموضوعه فردة^{٥١} أصلاً كقولك «اللاشىء كاذب» و^{٥٢} «كلام من لا كلام له كاذب». و قد يكون له فرد و لم يكن إليه^{٥٣} إشارة كالقضايا الطبيعية التى يكون لموضوعاتها أفراد.

و أمّا ثانياً فلأن معنى جعل العنوان آلة لملاحظة فردة، حال الحكم عليه^{٥٤}، أن يُحكم على العنوان نفسه حكماً يتعدى إلى فردة بواسطة انطباقه عليه^{٥٥} بحسب نفس الأمر حتى يكون المدرك بالذات هو العنوان فقط، كما حُقق فى موضعه؛ لا^{٥٦} أن يلاحظ خصوصية الفرد حين ملاحظة العنوان حتى يكون هناك مدركان^{٥٧} بالذات. و حيثئذٍ لا يحتاج الحاكم إلى أن يلاحظ خصوصية الفرد من العنوان

حتى^{٥٨} قيل إنه لا يقدر على ذلك.

و أمّا ثالثاً، فلأننا نعلم بالضرورة، أن لنا أن نخبر عن أى لفظ شئناه^{٥٩} بقولنا «كاذب» سواء كان ذلك اللفظ^{٦٠} مهملاً - مُعتبراً بخصوصه كقولك «نطبق كاذب» أو بوجه عام كقولك «كل لفظ مهمل كاذب» - أو مستعملاً ليس لمعناه فرد^{٦١} كقولك «اللاشىء كاذب» و «كلام من لا كلام له كاذب» أو كان له فرد كقولك «الحجر كاذب» و «خبر المفتري كاذب». و استثناء كلام القائل [«كلامى كاذب»]^{٦٢} فى ذلك الحكم من سائر الألفاظ^{٦٣}، مكابرة ظاهرة^{٦٤}. و ما ذكر^{٦٥} فى بيانه غير مسموع.

[جواب المؤلف]

و الحق فى الجواب بعد تمهيد مقدمة هى: أن قول القائل «كلامى كاذب» يتصور على ثلاثة^{٦٦} أوجه: أحدها أن الحكم^{٦٧} بالكذب على لفظ «كلامى». و الثانى أن يحكم

محمد الدوانى. الحمد لله رب العالمين / م: فتأمل + تم الكلام من مولانا جلال الدين الدوانى.

٤٠ - م: لزبدة النقاء وملجاء المحققين السيد صدرالملة والدين

محمد شيرازى / دا: ١، + و به نستعين / دا: ٢، + و اياه استعين.

٤١ - دا: ١، دا: ٢، هذا اليوم.

٤٢ - آس: - معاً.

٤٣ - آس: فلزم.

٤٤ - آس، دا: ١، دا: ٢، - فى نفس الامر.

٤٥ - دا: ١، دا: ٢، فصدق.

٤٦ - م، دا: ١، دا: ٢، - فيكون كلامه صادقاً.

٤٧ - دا: ١، دا: ٢، - كلامى.

٤٨ - م، دا: ١، دا: ٢، - هو ... إذ.

٤٩ - دا: ١، دا: ٢، لملاحظته لأن فردة منحصر فى قوله.

٥٠ - م، دا: ١، دا: ٢، الفرد.

٥١ - م. (لا يكون): يكون موضوعه ممّا لافرده.

٥٢ - آس: - اللاشىء كاذب و.

٥٣ - آس: لا يكون.

٥٤ - م: - حال الحكم عليه.

٥٥ - هامش آس: + فيجب انطباقه عليه.

٥٦ - م: بالآلة.

٥٧ - آس، دا: ١، دا: ٢، مدرّكاً.

٥٨ - آس: + لو.

٥٩ - م: نشاء.

٦٠ - آس، دا: ١، دا: ٢، - ذلك اللفظ.

٦١ - آس: مستعمل.

٦٢ - جميع نسخ: - كلامى كاذب.

٦٣ - م: - من سائر اللفاظ.

٦٤ - دا: ١، دا: ٢، ظاهر الفساد.

٦٥ - م: ذكره.

٦٦ - م: - ثلاثة.

٦٧ - آس و م: أن يحكم.

عسى أن يضل عن منهج السداد^{١٠٠}. وكلاهما لا يليق لطالبي الصواب ومستحقي الرشاد. ثم، إنه لم يستوعب الاحتمالات لأن محصله^{١٠١} أنه إما حكم على نفس اللفظ أو على نفس المفهوم أو على فرد^{١٠٢} المعين. فظاهر أنه يجوز أن يؤخذ قضية كلية فيكون معناه «كل كلامي في هذا اليوم كاذب». وانحصاره في هذا الفرد لا ينافي الكلية. وأن يؤخذ جزئية فيكون معناه «بعض كلامي اليوم كاذب». والمهملة ترجع إليها. لكن لا يخفى اختلاف حال القضية صدقاً وكذباً بحسب

على مفهوم مسمّاه حتى يكون القضية طبيعية. والثالث أن يحكم على فردة وهو قوله^{٦٨} «كلامى كاذب» إذ لا فرد له^{٦٩} سوى^{٧٠} ذلك^{٧١}، فيكون المحكوم عليه بالحقيقة ذلك الفرد^{٧٢}. فكأنه قال «كلامى كاذب، كاذب».

أن يختار^{٧٣} كذبُه إن كان الحكم على لفظ «كلامى» أو مفهومه. قوله^{٧٤} لو كان كاذباً لم يصدق المحمول، وهو «الكاذب»، على «كلامى» فيصدق عليه الصادق، قلت: ممنوع^{٧٥}. إنما يلزم ذلك لو كان لفظ «كلامى» أو مفهومه^{٧٦} خيراً وليس كذلك. إذ الأول لفظ مفرد والثاني ليس بلفظ. وأن يختار صدقَه^{٧٧} إن كان الحكم على فرد «كلامى» وهو «كلامى كاذب» حتى يكون الحاصل أن^{٧٨} «كلامى كاذب، كاذب». هذا^{٧٩} لما عرفت في المقدمة. قوله^{٨٠} «إن كان صادقاً لزم أن يكون المحمول، وهو «كاذب»، صادقاً على موضوعه، وهو «كلامى»^{٨١} فيكون كاذباً» قلت: المحكوم عليه بحسب الحقيقة، على هذا التقدير، قوله «كلامى كاذب»^{٨٢} فيلزم اتصافه بالكذب. وما فرضناه صدقه بل فرضنا صدق قوله «كلامى كاذب، كاذب»^{٨٣}. وكذب ذلك يستلزم صدق هذا كما أن كذب قولك «الخلاء موجود» يستلزم صدق قولك «الخلاء موجود كاذب». ولا محذور فيه^{٨٥} فتأمل^{٨٦}.

٦٨ - ١. دا. و ٢. دا. - قوله.

٦٩ - ١. دا. و ٢. دا. - له.

٧٠ - آس و ٢. دا. - سواء.

٧١ - آس، دا. و ١. دا. - ذلك.

٧٢ - آس - الفرد.

٧٣ - هامش م: خيرٌ قوله «و الحق في جوابه».

٧٤ - قوله: مراد سخن مقرر معماى دروغگو است.

٧٥ - ممنوع.

٧٦ - قوله... مفهومه.

٧٧ - وأن يختار صدقه، معطوف به «أن يختار كذب» خير

مبتدأى «والحق في جوابه» است.

٧٨ - آس: + كل.

٧٩ - آس و م: - هذا.

٨٠ - قوله: مراد سخن مقرر معماست.

٨١ - آس: + كاذب.

٨٢ - م: - كلامى كاذب.

٨٣ - م: - كلامى كاذب.

٨٤ - ١. دا. و ٢. دا. - صادق يستلزم.

٨٥ - آس و م: - فيه.

٨٦ - ٢. دا. + من فوائد الامير صدرالدين محمد شيرازى قدس

سره/ ١. دا. + و نور ضريحه تمت بعون الله و حسن توفيقه / آس: + ثم كلام الامير بصدرالدين الشيرازى الشهرة.

٨٧ - ١. دا. + و به نستعين.

٨٨ - قوله: اشاره به عبارت دشتكى است در رساله پيشين.

٨٩ - ١. دا. و ٢. دا. - مرّله.

٩٠ - ١. دا. و ٢. دا. - الجواب.

٩١ - آس: الحكاية.

٩٢ - ١. دا. و ٢. دا. - يشير.

٩٣ - ١. دا. و ٢. دا. - ما يكره.

٩٤ - آس، دا. و ١. دا. - كلام.

٩٥ - آس: إن.

٩٦ - آس: التصوير.

٩٧ - آس: - أصلاً.

٩٨ - ١. دا. و ٢. دا. - مدخل.

٩٩ - ١. دا. و ٢. دا. - بسبق.

١٠٠ - ١. دا. و ٢. دا. - الشعب يحير الله اجل نفسى ن يعمل عن

مخرج (دا. منهج) السواد.

١٠١ - ١. دا. - محتملة.

١٠٢ - ١. دا. - فرد.

من فوائد العلامة الدوانى (٢)

٨٧

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قوله^{٨٨}: وأجيب إلى اخره.

أقول: قد تقرر^{٨٩} الجواب على الوجه الذى أراده ثم أورد عليه ما لا يرد على ذلك الجواب^{٩٠} أصلاً. وتقرير الجواب على وجهه أن حقيقة الخبر هو الحكاية عن النسبة الخارجية إما على الوجه المطابق وحيث يكون كاذباً. فحيث ينتفى الحكاية عن النسبة الخارجية لا يتحقق الخبر. وقول القائل «كلامى اليوم كاذب» إذا جعل إشارة إلى نفس ذلك الكلام لا يكون تلك النسبة الذهنية، التى هى مدلوله، حكاية^{٩١} عن نسبة خارجية أصلاً ولم يشر إلى خارج بالمطابقة فلا يكون خيراً حقيقة. ألا ترى أن قائلًا لو قال «كلامى هذا صادق» مشيراً^{٩٢} إلى نفس ذلك الكلام، لم يكن خيراً بل ربما نسبة العقلاء إلى ما يكره^{٩٣}. هذا تقرير كلام^{٩٤} المجيب. وأين هذا مما ذكره؟ إذ^{٩٥} حصل هذا التقرير^{٩٦} منع كون هذا الكلام، على هذا الوجه، خيراً لا لتفاء كونه حكاية عن النسبة الخارجية؛ لا لأنه ليس فى «كلامى» إشارة إلى فردة الى اخر ما قال. ولا يخفى عدم ورود شىء مما ذكره على ذلك أصلاً^{٩٧}. قوله: يتصور على ثلاثة اوجه.

أقول: الوجهان الأولان مما لا مدخل^{٩٨} له فى المبحث؛ بل لا ينساق^{٩٩} إليه الوهم فلا جدوى فى ذكرهما إلا تكثير السواد وتوفير الشعب كما هو دأب الثعلب تحبيراً للذخيل

اختلاف الجزئية و الكلية. فالتعرض لتلك الوجوه أهم. فظهر أنه ترك ما يعينه و أخذ ما لا يعينه.

قوله: «إذ لا فرد له سوى ذلك» إلى قوله «كاذب».

أقول: انحصاره في ذلك الفرد لا يقتضي كون المحكوم عليه بحسب الحقيقة ذلك الفرد. كيف؟ وقد حُقِّقَ أنَّ المحكوم عليه بالذات هو نفس العنوان على وجه ينطبق على ما هو فرد له في الواقع كما ستعرفه.^{١٠٣}

قوله^{١٠٤}: «أن يختار كذبه» إلى قوله «ليس بلفظ».

أقول: قد أشرنا إلى أنه لا جدوى في ذلك. و من الذي يتوهم مثل هذا، حتى يحتاج إلى دفعه؟^{١٠٥} و البيان كله في الشق^{١٠٦} الأخير و سينجلي حقيقة الحال. ثم لا يخفى ما في قوله «ليس بلفظ».

قوله: «و أن يختار^{١٠٧} صدقه إن كان الحكم على فرد كلامي» إلى قوله «لما عرفت في المقدمة».

أقول: قد عرفت هناك مما سبق منّا أنه إذا أخذ كلية أو جزئية لا يكون محصله ذلك. إذ لا يكون هناك^{١٠٨} حكم على خصوص ذلك الفرد أصلاً؛ بل على الأوّل يكون الحكم^{١٠٩} على كل ما هو فرد^{١١٠} له في الواقع و حينئذ يكون قوله «كلامي^{١١١} كاذب» جزئياً مندرجاً تحته على ما اختاره من كون «كل^{١١٢} كلامي كاذب» فرداً من افراد الموضوع و هو ظاهر.

قوله: «قلّت^{١١٣} المحكوم عليه» إلى قوله «كاذب»^{١١٤}. أقول: بعد ما سبق عليه^{١١٥} إذا كذب قوله «كلامي كاذب» كان كذبه إمّا لانتفاء الموضوع أو لوجوده^{١١٦} مع اتصافه بنقيض المحمول. و الاول باطل لأن الموضوع عندهم هو قوله «كلامي» بعينه و هو موجود. و كذا الثاني لاستلزامه كون قوله^{١١٧} «كلامي كاذب» غير كاذب بل صادقاً. و قد فرض كاذباً هذا خلف. و بوجه آخر إذا^{١١٨} صدق قوله «كلامي كاذب» و الحكم على نفس «كلامي كاذب»^{١١٩}. فيكون صادقاً حيث فرض صدقه^{١٢٠} و كاذباً من حيث أنه محكوم بالكذب في القضية الصادقة^{١٢١}. فتأمل^{١٢٢}

من فوائد الامير صدرالدين دشتكي (٢)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قوله: و قول القائل «كل كلامي اليوم كاذب» إشارة إلى نفس ذلك الكلام.

أقول: إن أراد بجعله إشارة إلى نفس ذلك الكلام أن يجعل «كلامي»، و هو العنوان، إشارة إليه، فحاصل الجواب يرجع إلى الوجه الذي قرره المجيب. و من زعم أنه غير الجواب إلى وجه آخر فقد وقع فيما هرب منه، من حيث لا يدري و يرد عليه جميع ما أورد.

و إن أراد به أن يجعل جميع قوله «كلامي كاذب» إشارة إلى نفس ذلك الكلام الذي هو فرد موضوعه، فذلك أمر لم يعتبر بعد. كما يقول أحد إن جميع القضية لا بد أن يكون

إشارة^{١٢٣} إلى فرد الموضوع. و اثبات ذلك دونه خرط القتاد. و إن أراد به معنى آخر فلا بد أن يبين حتى ينظر في صحته. قوله «الأتري» إلى قوله «نسبه العقلاء إلى ما يكره».

أقول: لا يخفى أن «كلامي صادق» فرد موضوعه، و هو «كلامي»، كما أن «كلامي كاذب» فرد موضوعه. و الكلام في ذلك كالكلام في هذا. و المجيب زاد عليه لفظ «هذا» و جعله دليلاً على أنه لا يشار به إلى نفس ذلك الكلام. فإن أراد أنه لا يشار بهذا^{١٢٤} إلى «كلامي صادق» فذلك جازي بلاربية. و إن أراد غير «أن كلامي هذا صادق»، لا يكون إشارة إلى نفس ذلك الكلام. هذا. فاعرف حاله بالقياس إلى ما قلنا على قوله «و قول القائل (كلامي اليوم كاذب)^{١٢٥} إذا جعل إشارة إلى نفس ذلك الكلام».

قوله^{١٢٦}: فلاجدوى في ذلك إلى آخره.

أقول^{١٢٧}: الجمع بين الاعتراض بعدم الاحتياج إلى التعرض لبعض الاحتمالات و الاعتراض بعدم استيعاب الاحتمالات ليس من دأب المحصلين. أمّا اللطائف^{١٢٨}

١٠٣ - آس: سبق منه / دا. ١ و دا. ٢: سبق.

١٠٤ - م: - قوله.

١٠٥ - آس و م: - من ... دفعه.

١٠٦ - آس و م: والشأن كالشق.

١٠٧ - دا. ١: نختار.

١٠٨ - آس: - هناك.

١٠٩ - آس: - الحكم.

١١٠ - دا. ٢: - فرد.

١١١ - م: + بالكذب.

١١٢ - م، دا. ١ و دا. ٢: - كل.

١١٣ - م: - قلّت.

١١٤ - م: بالكذب.

١١٥ - آس و م: - عليه.

١١٦ - آس و م: لانتصافه.

١١٧ - دا. ٢: - قوله.

١١٨ - دا. ١ و دا. ٢: + وجد.

١١٩ - دا. ١: - كاذب.

١٢٠ - هامش م: + كما اختاره في هذا الشق. منه.

١٢١ - هامش م: + وإذا كان قوله كلامي كاذب [كاذباً] صادقاً، كما اختاره في هذا الشق، كان قوله «كلامي كاذب» كاذباً، كما اعترف به. و يلزم من كذبه صدق نقيضه و هو قوله «كلامي ليس بكاذب». و الموضوع موجود لأنه هو قوله «كلامي كاذب». فيكون قوله «كلامي كاذب» كاذباً [و] و غير كاذب. هذا خلف. منه.

١٢٢ - هامش م: + تمت في يوم الأحد، الثالث عشر من شهر شعبان المظّم ١١٥٢ في دارالمؤمنين كاشان في المدرسة المعادية دا. ٢: + من فوائد العلامة «قدس سره».

١٢٣ - دا. ٢: - إشارة.

١٢٤ - دا. ١: به.

١٢٥ - دا. ١ و دا. ٢: + قوله.

١٢٦ - دا. ١ و دا. ٢: أقول.

١٢٧ - دا. ١ و دا. ٢: الجمع بالجمع.

١٢٨ - دا. ٢: للطلاب.

البدعية التي في قوله «فلاجدوى» إلى قوله «مستحقى»^{١٢٩} الروشاد» فمما^{١٣٠} لا مزيد عليه.

قوله: ثم^{١٣١} إنه لم يستوعب الاحتمالات.

أقول: قرّر الاحتمال الثالث على الوجه الذي اراده، ثم اورد عليه ما لا يرد. و التقرير على وجهه أنه إذا كان للعنوان^{١٣٢} فرد واحد بحسب نفس الأمر، كقول القائل «كلامى» المنحصر فرده في قوله «كلامى كاذب»، في الصورة المذكورة و حكم على فرده؛ يكون المحكوم عليه بحسب الحقيقة ذلك الفرد لا غير، سواء أخذت القضية كلية أو جزئية أو^{١٣٣} مهمله. إذ الحكم على ما هو فرد العنوان في الواقع، كما ستعرف به. و لا فرد في الواقع سوى ذلك. غاية الأمر إنه عبر عنه بوجه عام و كأن يذكر موضوعها بوجه خاص.

قوله «وظاهر أنه يجوز أن يوخذ» إلى قوله «و المهمله ترجع إليها»^{١٣٤}.

أقول: قد عرفت أنما أن القضية المذكورة، سواء أخذت كلية أو جزئية أو مهمله، كان الحكم بحسب الحقيقة على ذلك الفرد. و هو لا يوجب كونها شخصية.

قوله: «لكن لا يخفى اختلاف حال القضية صدقاً و كذباً بحسب اختلاف الكلية و الجزئية».

أقول: إن أراد اختلاف حال هذه القضية المنحصر موضوعها في فرد واحد، فظاهراً أنه لا يختلف حاله صدقاً و كذباً بحسب اختلاف الكلية و الجزئية. و إن أراد اختلاف حال قضية أخرى فالتعريض لبيان حال هذه القضية التي تكون الكلام فيها أهم. فيظهر أنه ترك ما يعينه و اخذ ما لا يعينه.

قوله: «أقول انحصاره في فرد لا يقتضى كون المحكوم عليه بحسب الحقيقة ذلك الفرد إلى آخره»^{١٣٥}.

أقول: قد عرفت أنه يقتضيه. و أما قوله «كيف؟ و حُقق أن المحكوم عليه بالذات هو نفس العنوان على وجه ينطبق على ما هو فرد [له^{١٣٦}] في الواقع». فأنما ينافي ذلك إذا كان العنوان من هذا الوجه غير ذلك الفرد و^{١٣٧}، ليس كذلك. فاعرفه.

قوله: «قد عرفت هناك ممّا سبق ممّا أنه كلية أو جزئية لا^{١٣٨} يكون محصّله ذلك».

أقول: قد عرفت ها هنا ممّا سبق ممّا أنه إذا أخذ كلية أو جزئية يكون محصّله ذلك. قوله^{١٣٩} «لا يكون محصّله ذلك إذ لا يكون هناك^{١٤٠} حكم على خصوص ذلك» أقول: لو كان هناك حكم على خصوص ذلك الفرد، يكون على ذلك و لا يقال حينئذ يكون محصّله ذلك.

قوله: بل على الأوّل يكون الحكم على كل ما هو فرد له في الواقع.

أقول: فكّل ما هو فرد له في الواقع ليس إلّا قوله «كلامى كاذب». فقد حكم عليه لا على غيره. و هو المعنى من قولنا «هو المحكوم عليه بحسب الحقيقة».

قوله: و حينئذ يكون كلامى جزئياً مندرجاً تحته. أقول: ذلك غير لازم لأن الكلام في القضية المملوطة. و القائل تكلم. «كلامى كاذب» فهو القضية المملوطة و إن كان الحكم على فرده، كما أنك إذا قلت «كل انسان حيوان» كانت القضية المملوطة هذه لا «زيد حيوان» و «عمرو حيوان» الي غير ذلك، و إن حكمت على افراد الانسان.

قوله «أقول بعدما سبق» إلى قوله «القضية الصادقة». أقول: قد مرّ أن المحكوم عليه في قول^{١٤١} القائل «كلامى كاذب» بحسب الحقيقة فرد^{١٤٢} قوله «كلامى» و هو لفظ كلامى كاذب. فكأن القائل قال «كلامى كاذب، كاذب». فإن كان الترديد في «كلامى كاذب، كاذب»^{١٤٣} يختار صدقه. قوله «فيكون صادقاً حيث فرض صدقه و كاذباً من حيث أنه محكوم عليه بالكذب» أقول: المفروض صدقه على ذلك التقدير هو «كلامى كاذب، كاذب» و المحكوم عليه بالكذب في القضية الصادقة هو «كلامى كاذب» و لا محذور فيه.

و إن كان الترديد في «كلامى كاذب»، الذي هو الموضوع في «كلامى كاذب [كاذب]» يختار كذبه. قوله «كان كذبه إمّا لانتهاء الموضوع أو لاتصافه بنقيض المحمول»؛ يختار الاول. قوله «و الاول باطل لأن الموضوع عندكم هو قوله (كلامى كاذب)»، أقول: ممنوع بل موضوعه هو لفظ «كلامى» و هو ظاهر لاسترة فيه. و السلام على من اتبع الهدى^{١٤٤}. □

□ پوزش و تصحيح:

در صفحه ٧٠ مجله شماره هفتم ستون اول سطر سوم عبارت صحیح چنین است:

«پس از بهری خواجة طوسی (٦٧٢ - ٥٩٨ هـ. ق.) در تعدیل المعیار که نفدی بر تنزیل اسرار ابهری است...»

١٢٩ - ٢. د. ا. متجمعی.

١٣٠ - ٢. د. ا. ممّا.

١٣١ - ٢. د. ا. ثمّ.

١٣٢ - ٢. د. ا. العنوان.

١٣٣ - ٢. د. ا. أو.

١٣٤ - آس. - إليها.

١٣٥ - ٢. د. ا. - كون المحكوم ... آخره.

١٣٦ - له (رسالة دواني).

١٣٧ - ٢. د. ا. + ذلك الفرد.

١٣٨ - ٢. د. ا. - لا.

١٣٩ - ٢. د. ا. - قد عرفنا ... قوله.

١٤٠ - آس. - هناك.

١٤١ - ٢. د. ا. - قوله.

١٤٢ - ٢. د. ا. - فرد.

١٤٣ - ١. د. ا. - فان كان الترديد ... كاذب.

١٤٤ - ٢. د. ا. من فوائد الامير الكبير صدرالدين محمد الحسيني

الشيرازي قدس سره و نور ضريحه / آس. + ثمّ كلام السيد السند صدرالدين الشيرازي ... و الظاهر أن هذه المذاكرة كانت من قبل تصنيف الرسائلين.